گفت وگو

فقر محصول فساد قدرت

آنچه در پی می‌آید بخشی از گفت‌وگوی وحید محمودی درباره سیاست‌های عدالت اجتماعی و کاهش فقر و نابرابری با خبرگزاری ایسنا است.

روشن است معنا و مفهوم فقر و نیز مدل‌های سنجش فقر و نابرابری و تولید داده‌های آماری در این زمینه، هر دو به اتخاذ مسیر مناسب و سیاستگذاری مناسب برای کاهش فقر یاری می‌رسانند. واقعیت این است که اگر ما فقر را به خوبی تعریف کنیم، در واقع به علت شناسی و تبیین موضوع پرداخته‌ایم. تبیین اما در بطن خود، راهکارها را نیز به همراه دارد. در بخشی از این مصاحبه محمودی توضیح داد که در نگاه فقر درآمدی، برای جبران درآمد فقرا تلاش می‌شود، اما در این نگاه فقر قابلیتی برای جبران عوامل و ریشه‌های فقر تلاش می‌شود. او می‌گوید در این دیدگاه حتی فراهم کردن زمینه‌ها و فرصت‌های برابر برای رشد افراد کافی نیست بلکه باید با ارتقای قابلیت‌ها و توانمندی‌های افراد، قدرت انتخاب و امکان استفاده از فرصت‌های موجود را برای آنها فراهم کرد. اگر چه بخش عمده‌یی از ادبیات تخصصی فقر قابلیتی در سال‌های اخیر شکل گرفته است، اما قابل توجه است که اصل ۴۳ قانون اساسی به نحوی جدی بر توانمندسازی فقرا تاکید دارد و به نوعی به مفهوم فقر قابلیتی توجه دارد. در ادامه این بحث محمودی با بیان اینکه رابطه مستقیمی میان فقرزدایی و تمرکززدایی از یک سو و رشد اقتصادی و افزایش مشارکت دهک‌های پایین درآمدی در مسیر رشد و توسعه از سوی دیگر دیده می‌شود توضیح داد: بر این اساس برنامه ملی توسعه را مهم‌ترین بستر فقرزدایی، مبارزه با تورم را شاه‌بیت هر بسته حمایتی برای فقرزدایی و افزایش کارایی و اثربخشی منابع عمومی را بهترین سیاست فقرزدایی می‌توان دانست. محمودی در ادامه به بیان ویژگی‌های فقر قابلیتی و نتایج آن می‌پردازد: در دیدگاه فقر قابلیتی، فقیر فردی نیست که درآمد ندارد، بلکه فردی است که نمی‌تواند از وضعیت فقر خارج شود. فقدان قابلیت برای کسی که در وضعیت فقر قرار ندارد نیز حائز اهمیت است. در این صورت هدف ما در سیاستگذاری عمومی (Public Policy) برای کاهش فقر و نابرابری صرفاً افرادی که زیر خط فقر قرار دارند، نیستند؛ زیرا هر فردی می‌تواند آسیب‌پذیر باشد، یعنی کسی که از درآمدی بالاتر از خط فقر هم برخوردار است می‌تواند همواره آسیب‌پذیر و در معرض فرو غلتیدن به دامن فقر باشد. به طور مثال اگر بحرانی از هر نوع طبیعی یا غیرطبیعی، رخ دهد و شرایط اقتصادی این فرد را تهدید کند امکان سقوط به وضعیت فقر برای او نیز وجود دارد. بنابراین وضعیت درآمدی فرد در حال حاضر، به خودی خود مبنای کافی را برای ارزیابی مقایسه رفاه بین فردی به دست نمی‌دهد و ممکن است چنین ارزشیابی‌یی گمراه‌کننده باشد. ما با این خطر مواجه هستیم که به بعد از شناسایی فقرا، همه راهبردهای فقرزدایی ما معطوف به انتقال آنها از زیر خط فقر به بالای خط فقرشود؛ در حالی که این راه‌حل در سیاستگذاری عمومی یک راه‌حل جامع تلقی نمی‌شود. گروه‌های هدف ما هم شامل افرادی است که زیر خط فقرند و هم شامل افرادی که بالای خط فقرند. چون کسانی که در بالای خط فقر قرار دارند نیز اگر به لحاظ قابلیتی، توانمندی لازم را نداشته باشند امکان در غلتیدن شان به دامن فقر وجود دارد و همین طور برای افرادی هم که زیر خط فقر قرار دارند، باز مهم این است که چگونه توانایی و قابلیت لازم را پیدا کنند که بتوانند از حالت فقر خارج شوند. بنابراین چنان که گفتیم، نمی‌توانیم وضعیت درآمدی فرد را به خودی خود، ملاکی برای ارزیابی و مقایسه رفاه بین فردی در نظر بگیریم. بنابراین باید به مفهوم‌های متمایز در این زمینه توجه بیشتری داشته باشیم. اگر ما فقر را بر مبنای درآمد و کمبود درآمد تعریف کنیم، به تعبیر دیگر مبنای نگاه ما به مقوله فقر، فقر درآمدی باشد، راهکارهای ما معطوف به جبران درآمد فقرا خواهد شد و گروه هدف ما فقرا خواهند بود؛ در این صورت به دنبال آن خواهیم بود که چه میزان منابع ریالی(مالی) باید اختصاص دهیم تا افراد را از زیر خط فقر خارج کنیم و به تبع آن تخصیص منابع ما و سیاستگذاری برای رفع فقر معطوف به کانون‌ها یا حوزه‌های درآمدی می‌شود. به تعبیری اگر مقصود ما را از فقر، فقر درآمدی در نظر بگیریم طبیعی است که به دنبال آن منابع قابل توجهی را از صندوق ذخیره ارزی برداریم و به کمیته امداد بدهیم که به فقرا بدهد. توجه کنید مقصود ما آن نیست که نباید به کمیته امداد بودجه داد یا کمیته امداد خدمات خوبی ارائه نکرده است؛ مساله ما نوع نگاه و نحوه تعریف و فهم فقر است. تخصیص منابع در شیوه‌های جاری حداکثر از گسترش فقر جلوگیری می‌کند و همواره حجمی از فقر وجود خواهد داشت بنابراین باید ببینیم که علت موجد فقر چیست؟ ما معمولاً بر معلول‌ها تکیه می‌کنیم و وقتی که فردی فقیر شد و حادثه‌یی اتفاق افتاد می‌گوییم که باید با این مشکل مبارزه کنیم. در حال حاضر ما از یک طرف به سیاست‌های کسری بودجه تن می‌دهیم و معتقدیم که باید از طریق استقراض از بانک مرکزی یا به هر طریق دیگر تامین منابع کنیم، در برابر رشد نقدینگی از خود حساسیت نشان نمی‌دهیم. وعده و وعیدهای دولتمردان در مناطق مختلف بر حسب نیازی که وجود دارد است و در واقع تهییج تقاضا و گسترش تقاضا را به دنبال دارد و اما در آن سوءعرضه کشش ناپذیر است و دولت با سیاست‌های خود به این کشش ناپذیری کمک می‌کند. همه این موارد باعث می‌شوند که عدم تعادل عرضه و تقاضا روز به روز بیشتر شده و این خود باعث افزایش تورم است و فشار روی فقرا را بیشتر می‌کند. شاه‌بیت هر بسته حمایتی‌یی که برای فقرزدایی ارائه می‌شود باید مبارزه با تورم باشد. مسوولیت دولت، از جمله موضوعاتی است که بانک جهانی هم اکنون بر آن بسیار تاکید دارد و در مجموعه گزارشاتی که تحت عنوان صدای فقرا (Voice of the poor) تهیه می‌کند، از خود فقرا سوال می‌کند که مشکلات شما چیست و چرا فقیر هستید؟! در پاسخ، فقرا گستره‌یی از پاسخ‌ها را مطرح کرده‌اند که حاصل گستره‌یی از دلایل هستند - مجموعه این دلایل در دو یا سه مجلد توسط بانک جهانی منتشر شد - در این جا کاملاً مشخص شد که در رویکرد فقر قابلیتی دامنه مفهوم فقر گسترش زیادی می‌یابد. یعنی اساساً فقر برآیند نقصان و نابسامانی تعامل فرآیندهای اقتصادی، اجتماعی - سیاسی است. فقر محصول فساد قدرت است. بنابراین اگر سیستم‌های اداره امور موظف به پاسخگویی به فقرا نباشند و از این درک برخوردار نباشند که صدای فقرا را بشنوند، بدیهی است که نمی‌توانند پاسخ مقتضی به آن بدهند.

توسعه و اندیشه

نئوکلاسیک‌ها و تجویز ایدئولوژی برای همه در عرصه اقتصاد

بازی برچسب‌ها، پاک کردن صورت مساله

رضا مجیدزاده

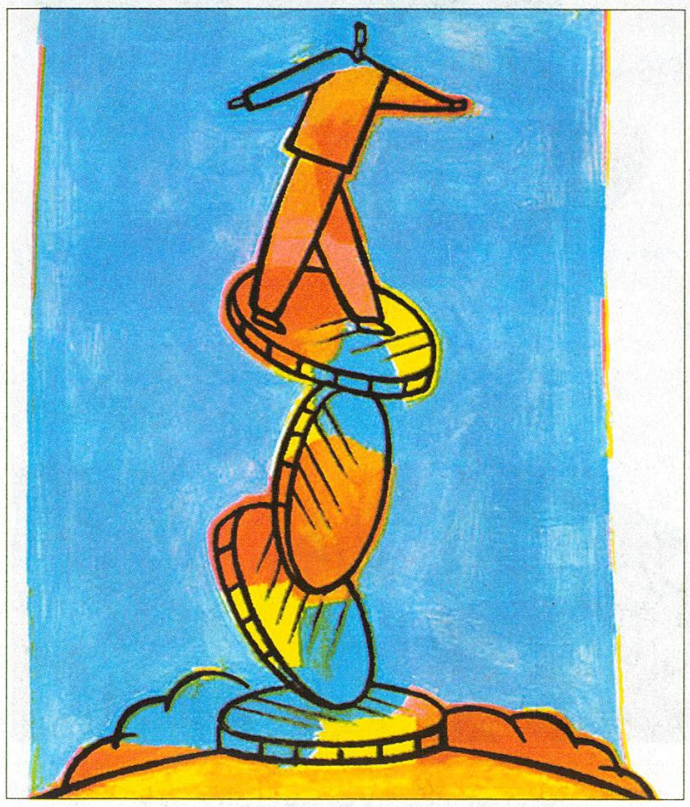

مطلق انگاری عقیم

اقتصاددانان مطلق گرای نئوکلاسیک این واقعیت را نادیده می‌گیرند که نظریات هویت مکانی و زمانی دارند و نمی‌توان مسائل و حل آنها را از جایی به جایی دیگر به راحتی انتقال داد. علاوه بر این، طرفداران این دیدگاه مواضع ایدئولوژیک اتخاذ می‌کنند و فارغ از شرایط واقعی برای همه اقتصادها یک نسخه تجویز می‌کنند. نسخه آنها در واقع رهاسازی مساله و بگذار بگذرد است. فیزیوکرات‌های فرانسوی در برابر مرکانتی‌لیست‌ها این شعار «بگذار بگذرد» را از یک تاجر فرانسوی وام گرفتند. این تاجر به کلبر گفت: «Laissez faire, laissez passer, le monde va de lui- meme!» یعنی بگذارید هر کاری که می‌خواهد بکند، بگذارید هر چه می‌خواهد بشود، دنیا کار خودش را می‌کند! بعدها اقتصاددانان کلاسیک انگلیسی این شعار را سرلوحه خود قرار دادند. زمانی سیاستمداران در فعالیت‌های اقتصادی آزاد دخالت زیادی می‌کردند و دخالت آنها باعث اختلال در فضای کسب و کار شده بود. کورنو در قرن نوزدهم توصیه کرد که علم اقتصاد از دعاوی بیهوده سیاسی مجزا شود تا هویت علمی خود را باز یابد. اما برداشت نامناسب از دیدگاه کورنو به حذف کامل سیاست از اقتصاد انجامید و باعث ساده‌اندیشی افراطی در تجویزها و تبیین‌های علمی شد. گروندگان به این جهت غافل از این نکته بودند که قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند و نمی‌توان یکی را بدون توجه به دیگری مورد بررسی قرار داد. در نتیجه به انباشت نظریات خیالی در مورد اقتصاد پرداختند و بحران بزرگ در سال ۱۹۲۹ عاملی بود که باعث شد طرفداران این دیدگاه تا حدی به خود آیند. اما با گذار از بحران بزرگ بازگشت مجددی به دیدگاه پیشین صورت گرفت. امروزه مروجان این دیدگاه به منظور دلیل تراشی برای توجیه دیدگاه خود رویکردهای رقیب را با برچسب‌هایی نظیر پوپولیسم خطاب می‌کنند و با این کار قصد پاک کردن صورت مساله را دارند.

اقتصاد کلان و مدیریت دولت

برای ایدئولوژی «بگذار بگذرد» نمونه‌های جالب توجهی در گروه اقتصادهای در حال گذار وجود دارد. زمانی که مشاوران امریکایی اقتصاد روسیه برای تنظیم برنامه گذار اقتصادی وارد روسیه شدند، تنها به تجویز خصوصی‌سازی صرف پرداختند و توصیه اصلی آنها رهاسازی اقتصاد روسیه به حال خود بود. نکته اساسی مورد غفلت اقتصاددانان طرفدار ایده رهاسازی این است که مکانیزم بازار با کوچک‌سازی صرف بخش عمومی و دولت نه پا می‌گیرد و نه به کارایی می‌رسد. مقایسه تجربه گذار چین و کشورهای کمونیستی دیگر نشان می‌دهد، شکست برنامه گذار در گروه دوم معلول شوک‌درمانی و تجویز آنارشیک از یک طرف و برداشت نادرست از فرآیند گذار و اصلاحات نهادی پیش‌نیاز آن از طرف دیگر بود. طی دهه ۱۹۹۰ تولید ناخالص داخلی روسیه به یک دوم میزان پیشین آن کاهش یافت، در حالی که تولید ناخالص داخلی چین به تا دو برابر افزایش یافت. این در حالی است که در آغاز دهه ۱۹۹۰، به صورت دقیق ۱۹۸۹، تولید ناخالص داخلی روسیه بیش از دو برابر تولید ناخالص داخلی چین بود. هم اقتصاد چین و هم اقتصاد روسیه گذار به اقتصاد بازار را تجربه می‌کردند. راز این تفاوت در عملکرد فرآیند گذار در این دو کشور است. چین با یک برنامه‌ریزی و با رویه تدریجی گرایی، Gradualism، به استقرار گام به گام مکانیزم بازار پرداخت در حالی که روسیه با تاسی از تجویزهای «بگذار بگذرد» محور مشاوران امریکایی خود و اجماع واشنگتنی به شوک‌درمانی، Shock Therapy و سرمایه داری مبتنی بر هرج‌ومرج، Anarcho-Capitalism، روی آورد و با رهاسازی اقتصاد به حال خود و خصوصی‌سازی بدون بسترسازی برای حقوق مالکیت سنگ اول بنای اقتصاد روسیه پساکمونیستی را کج نهاد و آثار نامطلوب این رویه در افزایش فساد، ضعف عملکرد اقتصادی و افزایش نابرابری خود را نشان داد. سال‌ها پیش، پس از بحران بزرگ، جُوان رابینسون پیش‌شرط شکل‌گیری مکانیزم کارای بازار را ساختار برابری از توزیع درآمد و منابع اقتصادی عنوان کرد. از آنجا که فرض بنیادین رقابت در بازار و کارایی حاصل از آن همگن بودن رقبا است، تحقق بازار آزاد و کارایی حاصل از رقابت پسین بر توزیع برابر فرصت‌ها، منابع، حق کنترل بر منابع و درآمد است. حتی برنامه‌ریزان شوروی سابق نیز با وجود ادعای تلاش برای برابری، در عمل از این رویه عدول کرده بودند. چگونه می‌توان دفاع سربازان بی‌جیره و مواجب سرمایه‌داری جهانی را از ایدئولوژی رهاسازی صرف و عدم توجه به پیش‌شرط‌های کارایی مکانیسم بازار منطقی شمرد. اقتصاددانان طرفدار بازار آزاد در ایران بدون توجه به واقعیات اقتصاد ایران و پیش‌شرط‌های تحقق بازار آزاد تنها به تجویز رهاسازی می‌پردازند و ناتوانی خود از تبیین مسائل اقتصاد ایران و شکست برنامه‌های خود را در دهه گذشته پشت ایدئولوژی بگذار بگذرد پنهان می‌کنند. قیمت‌ها تمام اطلاعات لازم و مرتبط را منتقل نمی‌کنند. نظریه مدرن اطلاعات محدودیت‌های روشن مدل‌های اردوبرو را به خوبی نشان داده است. اطلاعات همواره ناقص هستند و هر چه قدر میزان نابرابری در یک اقتصاد شدیدتر باشد، میزان ناقصی و انحراف اطلاعات در گذار از مجاری تبانی، انحصار و لابی بیشتر می‌شود. در این صورت اقتصاد در وضعیت بهینه محدود پارتو هم وجود ندارد یعنی هزینه‌های اطلاعات و ایجاد بازارها در تحلیلی در نظر گرفته شده‌اند که در آن مداخلات دولت به گونه‌یی وجود دارد که می‌تواند وضعیت گروهی را بدون ضرر گروه‌های دیگری بهبود بخشد. در نتیجه اگر مسیر ایده‌آل توسعه استقرار مکانیسم بازار باشد، طی این مسیر بدون دخالت دولت و مدیریت اقتصاد کلان ممکن نخواهد بود. دخالت دولت و مدیریت اقتصاد تنها به دوران بحران بزرگ و تجویز کینز محدود نمی‌شود. اگرچه با تغییر شرایط و ظهور مسائل جدید، اغلب نظریات قبلی برای توضیح و حل مسائل جدید بسنده نیستند و نیاز به ارائه نظریات جدیدی مطابق با مسائل جدید به وجود می‌آید. روایت کینزی اقتصاد کلان برخلاف ادعای اقتصاددانان طیف راست تنها به یک توصیه سیاستی ختم نمی‌شود. مهمترین ایده در پس انقلاب کینزی این است که کل برابر حاصل جمع تک تک اجزا نیست و بنابراین نمی‌توان گزاره‌های خیالی ذهن یک اقتصاددان را در مورد رابینسون کروزویی در حال بیشینه‌سازی سود و مطلوبیت به کل اقتصاد تعمیم داد. ضمن اینکه پیش‌فرض ناتورالیستی پس مفهوم فردگرایی در طیف راست اقتصادی عدالت را در قالب نظم طبیعی آن تعریف می‌کند. در چارچوب این دیدگاه وجود فقرا به اندازه وجود ثروتمندان برای اقتصاد ضروری است و مرگ و میر فقرا فرآیند خودتعادلی اقتصاد است. هرچند که توصیه‌های سیاستی مشمول مرور زمان هستند، اما مفاهیم بنیادی و پیش‌فرض‌ها در پس نظریه جاری و ساری می‌مانند و هویت تاریخی اندیشه به خود می‌گیرند. به عبارت دیگر، ممکن است با گذار از بحران بزرگ به کمک اندیشه کینزی، اقتصاددانان طیف راست و طرفدار «بگذار بگذرد» لعابی از مولفه‌های اندیشه کلان بر نظریات خود زده باشند، با این حال مبانی فلسفی و موضع‌گیری این اقتصاددانان در قبال نظم و عدالت تغییری نکرده است. تحولات نظری و فرانظری مدافع فردگرایی بازار نیز بر همین مدار بوده‌اند. دایه‌های مهربان‌تر از مادر نظام بازار در ایران با بت‌سازی از بازار هایلی سترگ در برابر معرفت توده‌ها از بازار و نظام اقتصادی به وجود می‌آورند. این طیف از اقتصاددانان نه به شیوه علمی بلکه با قیل و قال کار خود را پیش می‌برند و حاصل جمع ۲ و ۲ را به دلخواه صاحب آن قدرت تعیین می‌کنند. فردریش اگوست فون هایک یکی از کسانی است که تنها بریده‌هایی از سخنانش در محافل طیف راست به عنوان دفاع از بازار نقل می‌شود و با تکیه بر تفسیر خاص از وی مساله عدالت در چارچوب بازار حل می‌شود. در حالی که به اعتقاد هایک در سطح اجتماعی، کردارهای هماهنگ افرادی که در یک سازمان با قصد و نیت قبلی و برای تحقق هدف خاصی گرد آمده‌اند، می‌تواند عادلانه یا ناعادلانه باشد. اما نظم‌های اجتماعی خودجوش را نمی‌توان متصف به عدالت یا بی‌عدالتی کرد. از این منظر اعمال حکومت را می‌توان از جهت عدالت دواری کرد، اما درباره جوامع انسانی، که نظم‌های خودجوش هستند، چنین قضاوتی جایز نیست. اگر اعمال حکومت در طرفداری از گروه هم‌سود به نابرابری در توزیع منابع، منافع و کنترل منابع منجر شود، در این صورت می‌توان این وضعیت را ناعادلانه توصیف کرد. این بی‌عدالتی نمایانگر رابطه‌یی است که بین دولت و طبقه وابسته به دولت به وجود آمده و از آنجا که گروه هم‌سود دولت کنترل منابع را در اختیار دارد، در مبادلات بازاری نیز انحصاری پنهان وجود دارد و نتیجه این انحصار پنهان انحراف از کارایی در بازار است. اگر در اینجا تجویزی برای تمهید دسترسی باز به حقوق مالکیت ارائه شود، هدف غایی آن رقابتی کردن فضای اقتصادی و کاهش اثر میدان‌های گرانشی ناشی از نابرابری فرصت‌ها و کنترل، یعنی قدرت، بر جریان اطلاعات است. واقعیت نشان می‌دهد که همواره حکومتی در بطن نظم اجتماعی بوده و تفریق انتظام اجتماعی از طبقه حاکمه و گروه هم‌سود آن خیال‌پردازی دور از واقعیتی است. علاوه بر این، هایک با دخالت دولت در قالب تضمین حداقل درآمد، برای حمایت از فقرا، مخالفتی ندارد. هرچند معتقد است که چنین کاری باید خارج از چارچوب نظم اقتصادی بازار انجام شود تا عملکرد آن را مختل نکند. البته مدافعان اقتصاد بازار پا را فراتر گذاشته و فلسفه بازار را دستیابی به کارایی و خیر عمومی و عدالت عنوان می‌کنند. با وجود شکست بازار در دستیابی به کارایی و ناقصی اطلاعات، کارکرد اصلی مکانیسم بازار، یعنی کارایی محل تامل است، چه رسد به اینکه در دفاع ناشیانه و لاپوشانی شکست بازار در واقعیت، کارکرد دیگری نیز به آن بیفزاییم و رویکردهای مخالف را با یک برچسب غیرواقعی ارزیابی کنیم. نکته جالب توجه در انتقادات علیه کینز و روایت کینزی الصاق برچسب پوپولیسم بر طرفداران اقتصاد کینزی است. افسانه زنبور عسل برنارد مندویل، علاوه بر آدام اسمیت، بخشی از ساختمان معرفتی اقتصاد کینزی را نیز تشکیل می‌دهد. پس از نجات سرمایه‌داری به واسطه توصیه‌های کینزی، نجات‌یافتگان فراموش کردند که کینز در واقع صاحبان سرمایه را از نابودی رهانیده بود. بنابراین برچسب پوپولیسم تناسبی با اندیشه کینزی و اقتصاد کینزی ندارد. اقتصاد کلان به بحث در مورد ساختار، عملکرد و رفتار اقتصاد یک محدوده جغرافیایی به مثابه یک کل می‌پردازد. تجزیه و تحلیل و فهم عوامل تعیین‌کننده مهمترین روندهای تجمیعی اقتصاد در رابطه با کل تولید کالاها و خدمات، اشتغال، تورم و مبادلات بین‌المللی مهمترین مسائل اقتصاد کلان هستند. به ویژه اقتصاد کلان به دنبال توضیح علل و آثار نوسانات کوتاه‌مدت در تولید ملی، یعنی چرخه کسب و کار و مهمترین عامل موثر بر مسیر بلندمدت تولید ملی یا همان رشد اقتصادی، است. هم میراث کینز و هم میراث دیگران در اقتصاد کلان در یک عبارت برای بررسی عوامل تسویه و تعادل بازارها در اقتصاد به وجود آمده و باقی مانده‌اند. اگر الگوی تعادل عمومی اقتصاد نئوکلاسیک مصداق بیرونی داشته باشد، عدم تعادل‌ها موقتی و جزئی خواهند بود. به عبارت دیگر مطابق قضیه بنیادین اقتصاد رفاه بازارها کارا هستند و به تغییرات قیمت‌ها به خوبی و با سرعت مناسبی واکنش نشان می‌دهند، در نتیجه بازار کالا، نیروی کار، سرمایه و ارز همواره تسویه شده و در حالت تعادل قرار دارند. مدت‌زمان مدیدی، در نتیجه گسترش ایده پولیون و فرضیه انتظارات عقلایی، که اصول تالیفی نئوکلاسیک کینزی را تضعیف کرد، اقتصاد کلان در حالت نابسامانی قرار داشت. در دهه ۱۹۹۰ در گروه اقتصاددانان متعارف اجماعی به سمت یک سنتز نئوکلاسیکی به وجود آمد. سنتز جدید مقدمه‌یی برای یکپارچه‌سازی انقلاب محافظه‌کاران، در اقتصاد کلان بود. طبق این دیدگاه جدید، تورم شدید دهه ۱۹۷۰ ناشی از اداره بیش از حد آزادانه دهه ۱۹۶۰ بود و باید شیوه اداره محافظه‌کارانه‌یی با هدف ثبات قیمت‌ها و کاهش تورم نهادینه می‌شد. به عوض بیکاری، تورم به مهمترین نگرانی و اشتغال ذهنی سیاستگذاران اقتصادی و اندیشه‌ورزان اقتصاد کلان مبدل شد. سنتز جدید پیرامون مفهوم نرخ طبیعی بیکاری شکل گرفت و سه گزاره بنیادین را به عنوان مانیفست خود ارائه داد؛ اول اینکه منحنی بلندمدت فیلیپس در سطح نرخ طبیعی بیکاری عمودی است و سیاست‌های طرف تقاضا نمی‌توانند تعادل بلندمدت را متاثر سازند. دوم اینکه، محور توجه سیاست پولی باید دستیابی به نرخ پایین تورم و حفظ آن نرخ پایین باشد. سوم اینکه، اگر یکپارچه‌سازی مالی به پیش‌بینی کاهش نرخ بهره منجر شود و مخارج بخش خصوصی را تحریک کند، سیاست مالی انقباضی اثر انبساطی خواهد داشت. سنتز جدید دچار محدودیت‌های متعددی است؛ اول اینکه مسائل اقتصاد کلان را نمی‌توان از طریق مکانیسم بازار حل کرد. دوم اینکه سنتز جدید فرض می‌کند یک مدل برای تمام موقعیت‌ها بسنده است و در هر دو گروه کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته می‌توان آن را به کار برد. سوم اینکه، سنتز جدید موضوعات مرتبط با مقیاس کلی فعالیت اقتصادی انسان را، به ویژه در زمینه پایداری فعالیت اقتصادی، نادیده می‌گیرد. در راستای این انتقادات رویکردهای جدیدی در اقتصاد کلان شکل گرفته‌اند. بنابر دیدگاه ساختارگرایان، یعنی ترکیبی از دیدگاه‌های ریکاردویی، مارکسیستی، کینزی و کالکی، نهادها و روابط توزیعی در تمام بخش‌های تولیدی و گروه‌های اجتماعی نقش اساسی در تعیین رفتار و عملکرد کلان اقتصاد ایفا می‌کنند. بی‌ثباتی، بیکاری و عملکرد ضعیف را می‌توان از منظر نابرابری‌های توزیعی و گروه‌های تاثیر گذار در تعیین قیمت‌های نسبی و انتشار اطلاعات توضیح داد. بنابراین، فراتر از مفهوم تثبیت اقتصادی عدالت توزیعی، دستیابی به اهداف توسعه‌یی اجتماعی نظیر امنیت درآمدی، آموزش و مراقبت بهداشتی و پایداری زیست محیطی نیز باید به فهرست مسائل اصلی سیاست کلان افزوده شوند. یعنی با توجه به بی‌ثباتی ذاتی سرمایه‌داری، تضادهای توزیعی در محور تحلیل قرار می‌گیرند و تمرکز اقتصاد کلان حول محور تضادهای توزیعی به سمت توسعه نهادی و سیاست‌های زیست محیطی دوران می‌کند. هانری بلانچارد تحول اقتصاد کلان در قرن بیستم را به سه دوره تقسیم می‌کند:

پیش از سال ۱۹۴۰، دوره ظهور اقتصاد کلان، فاصله سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۸۰، دوران یکپارچه‌سازی و دوره پس از سال ۱۹۸۰، عصر جدیدی از بازیابی اقتصاد کلان. پیش از سال ۱۹۴۰، تحقیقات اقتصاد کلان در قالب مسائل کوتاه‌مدت و در دو زمینه مجزای نظریه پولی و نظریه چرخه کسب و کار انجام می‌شد. نظریه پولی تحت‌تاثیر نظریه مقداری پول بود و ایده خنثی بودن پول در بلندمدت را مطرح می‌کرد. نظریه چرخه کسب و کار نیز شامل مجموعه‌یی از توضیحات در مورد پویایی‌ها و نوسانات اقتصادی بود. کینز با تلفیق دو گروه نظریه به تحلیل تعامل بین کالاها، پول و بازارها پرداخت. در فاصله سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۸۰، ترکیبی از چارچوب نظری کینز و تفسیر IS-LM جان هیکس از نظریه عمومی ارائه شد. با رویداد تورم رکودی دهه ۱۹۷۰ و شوک عرضه ناشی از شوک مثبت در قیمت نفت، انتقادات زیادی علیه رویکرد تقاضا محور کینزی مطرح شد و دو جریان مجزا در اقتصاد کلان شکل گرفت. گروهی، شامل کسانی چون گریگوری منکیو، گوردون، رومر و استیگلیتز، تحت عنوان کینزین‌های جدید توجه خود را به ناقصی‌های بازار در کالاها، نیروی کار و بازار اعتبارات و آثار آن بر اقتصاد کلان معطوف کردند. گروه دیگر، یعنی کسانی نظیر کیدلند، پریسکات، لانگ و پلازر، تحت عنوان چرخه‌های واقعی کسب و کار، دنباله‌روی روش نئوکلاسیک‌ها شدند و بدون توسل به شوک‌های پولی و ناقصی‌ها در تحلیل خود به تحقیق در مورد تعادل پرداختند. عامل تفاوت در نظریه‌های به روش، پیش‌فرض‌ها و نوع برداشت از واقعیت باز می‌گردد و در سپهر علم هیچ کس سخن آخر را نمی‌گوید. مهمترین پیام تحولات اقتصاد کلان نیز تغییر واقعیت و نیاز به تعدیل نظریات و عدم وابستگی ایدئولوژیک به نظریه‌یی خاص بوده است. نکته مهمی که ورای این مباحث وجود دارد، وابستگی تجویزها به مختصات مکانی و زمانی ارائه نظریه و مسائل محرک نظریه پرداز است. نمی‌توان در کشوری در حال توسعه پشت میز کار نشست و فارغ از واقعیت‌ها و مسائل اصلی جامعه به بازی با برچسب‌ها مشغول شد و سپس توجیه نابسامانی حاصل از غفلت از واقعیت را به گردن عملکرد دیگران انداخت. زمانی در اقتصاد ایران، بگذار بگذرد آزمون خود را پس داده و نتایج ناگوار آن امروزه نیز خود را نشان می‌دهند. مدافعان ایده رهاسازی، که اغلب آن را تحت عنوان آزادسازی بیان می‌کنند، باید با یادگیری از تجربه سیاست‌های تعدیل در ایران و کشورهای دیگر به جای بازی با برچسب‌ها به ارائه راه‌حل‌های سازگار با اقتصاد ایران باشند. نسخه برداری از مسائل اقتصادهای دیگر و دفاع ایدئولوژیک از عدم مدیریت هیچ مشکلی از اقتصاد ایران حل نخواهد کرد. الصاق برچسب پوپولیسم به نظریات مخالف نیز آب در هاون کوبیدن و پاک کردن صورت مساله است.

ادامه در صفحه ۱۱

چگونه می‌توان دفاع سربازان بی‌جیره و مواجب سرمایه‌داری جهانی را از ایدئولوژی رهاسازی صرف و عدم توجه به پیش‌شرط‌های کارایی مکانیسم بازار منطقی شمرد. اقتصاددانان طرفدار بازار آزاد در ایران بدون توجه به پیش‌شرط‌های تحقق بازار آزاد تنها به تجویز رهاسازی می‌پردازند و شکست برنامه‌های خود را پشت ایدئولوژی بگذار بگذرد پنهان می‌کنند

ایدئولوژی، لیبرالیسم و پوپولیسم

علی کشاورز: برخی از واژه‌های سیاسی یا شاید هم اقتصادی ماهیتی واقعی دارند. یعنی تعاریف آنها براساس انگاره‌های حقیقی شکل گرفته‌اند و نمی‌توان تنها به دلیل استفاده‌های غیرمتعارف یا دستمایه شدن برای حذف رقبای فکری و سیاسی آنها را نادیده گرفت و به اصالت‌شان شک کرد. این مساله زیربنا است، برای همین وقتی گفته می‌شود پوپولیسم در واقع یک گروه اجتماعی مورد نظر است که به شکلی خاص تغییر و تحولات اقتصادی و سیاسی را تحلیل می‌کنند و برداشت ذهنی مشخصی از قشربندی اجتماعی دارند. پوپولیست‌ها اما شاید تنها جماعتی باشند که چندگونه بودن اجتماع را رد می‌کنند یا به عبارتی برخلاف تعاریف «تورنی» که معتقدند سیاست یا هر پدیده اجتماعی دیگر بر اساس رویارویی و نزاع گروه‌های متعدد اجتماعی شکل می‌گیرند، پوپولیست‌ها با جدیت می‌گویند که چیزی به نام چندپارگی وجود ندارد و فقط اندام‌واره‌یی واحد پذیرفتنی است. البته این جماعت به طور طبیعی خود را سخنگوی این پیکره واحد یا همان اصطلاح معروف «توده» معرفی می‌کنند. معادله بسیار ساده است در این ایده، ارگانیک ذره‌یی تبلیغ می‌شود و بر مدار ایدئولوژی با عنوان «کل» یا تنها حقیقت موجود در میان رگه‌های اجتماعی جا زده می‌شود. فارغ از اینکه چنین برداشتی در میان سیاست‌زدگان ایران به وفور یافت می‌شود. این روزها در حوزه اقتصاد برون‌دولتی نیز پوپولیست‌ها جایگاه بزرگی دارند یا به عبارتی جایگاه گسترده‌یی را از آن خود کرده‌اند. لیبرال‌ها یا طرفداران اقتصاد آزاد در همین زمینه قابل ارزیابی هستند. البته چون پوپولیسم وصله‌یی است که راحت می‌توان بر نحله‌های فکری ایران آن را دوخت، این گروه از اقتصادی‌ها سعی دارند تا پوپولیسم گرایی را میان منتقدان اقتصاد آزاد توزیع کنند. اما رجوع به تعاریف واقعی پوپولیسم، به‌سادگی حامیان اصلی این مبنای فکری را مشخص می‌کند. در واقع اگر بپذیریم که دفع چندپارگی و تبلیغ پیکره‌یی واحد براساس هدایت ایدئولوژیک پوپولیسم است می‌توان گفت که این اتفاق در میان بنیادگرایان لیبرالیسم به شدت شکل گرفته است. در اینکه بازار در اقتصاد نفی شدنی نیست هیچ شکی وجود ندارد اما این ایده که بازار تنها اندام‌واره‌یی قابل پذیرش است و باید همه شهروندان در قالب یک توده واحد در مقابل تعریف خاصی از بازار و نقش آن در اقتصاد سر به تعظیم فرود آورند نزدیکی بیشتری با پوپولیسم دارد. این نگاه در واقع همان بنیادگرایی اقتصاد آزاد است. مخصوصاً آنکه بدانیم هنوز در جایی مثل ایران بازار ساز و کاری به مراتب ناشناخته دارد. این متن در واقع اشاره‌یی است کوچک به مفهوم پوپولیست و اینکه می‌تواند به سینه هر ایده‌یی سنجاق شود. البته ایده‌یی که چندگونگی را رد می‌کند و می‌خواهد سخنگوی یک «تک وارگی گوش به فرمان» باشد. برای همین خیلی نباید تقلا کرد. صرف خواستن نمی‌توان به‌سادگی ایده‌های اقتصادی را (جز ایدئولوژی گرایی در لیبرالیسم) پوپولیسم دانست. یعنی همان اتفاقی که این روزها مد شده است. اما آیا واقعاً می‌توان برای دفاع از لیبرالیسم یا اقتصاد آزاد، راست یا هر نشان دیگری تا بدین حد چپ بود که تصاویر بسیار قدیمی از چپ گرایی را به یاد می‌آورد؟

یادداشت

پیش‌نیازهای اقتصاد مبتنی بر دانایی

زهرا شمسی، کارشناس ارشد اقتصاد: تعداد مطالب مربوط به موضوع اقتصاد مبتنی بر دانایی به زبان فارسی بسیار ناچیز است و حتی در مفاهیم با دشواری روبه‌رو هستیم. با این وجود ناگهان در سند برنامه چهارم توسعه این ادعا مطرح شد که برنامه چهارم اساساً بر محور اقتصاد مبتنی بر دانایی سازماندهی شده است. این مساله انگیزه‌یی شد تا نسبت به اقتضائات و آنچه که در سند برنامه چهارم دیده شده مطالعه‌یی صورت گیرد. تعاریف مختلفی از اقتصاد دانایی محور صورت گرفته که به دو مورد اشاره می‌کنیم:

ابتدا تعریف: OECD اقتصاد دانایی محور اقتصادی است که مبتنی بر تولید، توزیع و استفاده از دانش و اطلاعات است و دانایی محوری را گرایش به سرمایه‌گذاری با تکنولوژی بالا می‌داند. کمیته اقتصادی ایپک ایده OECD را گسترش می‌دهد و می‌گوید تولید، توزیع و کاربرد دانش عامل محرکه رشد اقتصادی است و تنها متکی به صنایع با فناوری بالا نیست بلکه هر صنعتی بنا به اقتضائات خود باید از دانش استفاده کند.

از موضوعات مهم در این رابطه شکست بازار در دانش است. دانش کالای عمومی است حتی اگر کالای عمومی خالص نباشد اثرات خارجی وسیعی دارد که گسترده است. نکته دوم؛ در اقتصاد دانایی محور تمایزی بین صنعت و صنعتی شدن وجود دارد. جامعه صنعتی تنها به جامعه‌یی اطلاق نمی‌شود که دارای صنعت است بلکه جامعه‌یی که شکل‌های اجتماعی، تکنولوژیکی و سازمان‌های صنعتی در آن نفوذ کرده‌اند، نیز صنعتی تلقی می‌شوند. صنعتی شدن از فعالیت‌های اصلی در سیستم اقتصادی شروع شده و به فعالیت‌های عادی در زندگی روزمره سرایت می‌کند. در صنعتی شدن هرگز تغییرات نهادی و سازمانی لازم دیده نشده است. چه تغییراتی در نهادها به‌وجود آمد که منجر شد اقتصادها، اقتصاد صنعتی شوند و تنها به وارد شدن صنعت اکتفا شود. اگر در اقتصاد دانایی محور هم به تحولات سازمانی توجه نکنیم همین اتفاق می‌افتد و منجر به این می‌شود که